

واکاوی تاریخی

مدیریت تحول در ایران معاصر

با نگاهی به نخستین نهادها و مراکز آموزش مدیریت در ایران

نوشته

دکتر فلامرزضا خاکی

سرشناسه	خاکی، غلامرضا، ۱۳۴۲
عنوان و نام پدیدآور	واکاوی تاریخی مدیریت تحول در ایران معاصر با نگاهی به نخستین نهادها و مراکز آموزش مدیریت در ایران/ نوشته غلامرضا خاکی
مشخصات نشر	تهران، فوژان، ۱۳۹۹
مشخصات ظاهری	۲۴۴ ص
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۷۱۲۱-۴۷-۶
وضعیت فهرست‌نویسی	فپا
یادداشت	کتابنامه
موضوع	تحول سازمانی -- ایران -- مدیریت
موضوع	دانشگاه و مدارس عالی -- ایران -- مدیریت
	Universities and colleges- Iran - Administration
رده‌بندی کنگره	HD ۵۸/۸
رده‌بندی دیویی	۶۵۸/۴۰۶۰۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی	۷۳۹۱۶۰۰



نشر فوژان

تهران، م انقلاب، خ. دهشت، لبافی‌نژاد غربی، نرسیده به خ کارگر، کوچه درخشان، پ ۲ ط ۲.
تلفن: ۶۶۴۶۶۲۴۸ - ۶۶۴۰۸۵۰۱ - ۶۶۳۰۲۰

www.fozhanpub.com



fozhan.pub@yahoo.com

سامانه پیام کوتاه: ۰۹۱۲۶۸۶۰۹۲۳



Fozhanpub

مدیریت تحول در ایران، ناصب

نویسنده: غلامرضا خاکی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

حروفچینی: اعظم فتحی

نوبت چاپ: اول (۱۳۹۹)

چاپ و صحافی: چاپ طهرانی

قیمت: ۴۹۰۰۰ تومان

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن بطور کلی و جزئی (چاپ، فتوکپی، فایل صوتی، تست‌سازی و انتشار الکترونیکی...) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع بوده و قابل پیگرد قانونی است.

۱۳	پیشگاشت
----	---------

پیشگی یکم
ایران در گذار پیشرفت

۳۱	فرگرد (۱): ضرورت خوانش تاریخ و فهم آن
۳۳	مقدمه
۳۳	فهمندۀ تاریخ نیست؟
۳۴	متن و تاریخ
۳۵	هرمنوتیک
۳۶	ساختار فهم آدمی
۳۷	جامعه و سازمان مانند یک متر
۳۷	نیاز به خواندن تاریخ
۳۸	روشنفکران ایرانی و تاریخ
۳۸	ضرورت‌های تاریخ‌خوانی در ایران
۴۰	گفتمان‌های تحول‌خواهی ایرانیان
۴۲	نتیجه‌گیری
۴۳	فرگرد (۲): مدیریت تحول، گمشدهٔ همیشگی ایرانیان
۴۵	مقدمه
۴۶	آبشخورهای نظری علوم
۴۷	مبانی فلسفی مدیریت
۴۷	زمینه‌های اجرایی ظهور مدیریت علمی
۴۸	تبیین مدیریت علمی
۴۹	ماهیت مدیریت نوین
۵۰	تاثیر شتم تاریخی بر داوری‌های مدیریتی
۵۱	نیاز به روشنفکری سازمانی
۵۲	ایران در گذار تاریخ
۵۲	آغاز تازش چهارم
۵۲	تاریخ، تجلی گاه اسماء خداوندی
۵۳	ماهیت مسایل کلان و راهبردی کشور
۵۴	خاستگاه‌های مسائل امروزی ایران

۵۵	انقلاب‌های صنعتی.....
۵۶	انقلاب صنعتی چهارم و پیامدهای آن
۵۷	رهبری سازمان در جهان کنونی
۵۷	چالش هراسناک انقلاب صنعتی چهارم
۵۸	مدیریت تحول و توسعه.....
۵۹	برنامه تحول
۶۰	نتیجه‌گیری.....

بخش دوم

قاجاریان در تقی‌لای مدون فعالیت

۶۵	فرگرد (۳) ایران: استر چموش در سنگلاخ تاریخ
۶۷	مقدمه
۶۷	آغاز تاریخ در ایران
۶۸	سلسله‌های پادشاهی ایران
۷۲	شاهان قاجار و تحولات مانده آنها.....
۷۳	(۱) بنیانگذار قاجاریه.....
۷۳	(۲) کاهنده مساحت ایران
۷۴	آغاز اصلاحات در ایران.....
۷۵	نظام اداری و حکومتی
۷۵	سلسله مراتب و مناصب اداری.....
۷۶	(۳) صوفی شاه
۷۷	دورخیز برای اصلاحات.....
۷۸	آزاداندیشی یا ابتدال صوفیگری؟
۷۹	فرگرد (۴): تقی‌لای فرنگی شدن در عهد ناصری.....
۸۱	مقدمه
۸۱	(۴) قبله عالم
۸۱	خیال ایجاد دولت منتظم.....
۸۲	ایجاد دارالفنون
۸۴	تلاش برای موازنه منفی.....
۸۵	آشنایی با فرهنگ فرنگی.....
۸۵	تصویر اوضاع روزگار
۸۶	رویکرد اصلاحگرانه ناصری
۸۷	مصلحت‌خانه
۸۸	دارالشورای کبرای دولتی

۹۱	 سازمان بلدیة (شهرداری)
۹۲	 قزاق خانه
۹۲	 نظمیه (شهربانی)
۹۲	 تاریخ‌نگاری ناصری
۹۳	 اثرات ساختاری سفرهای شاه
۹۴	 پایان دوران صاحبقرانی
۹۵	 شاه شکارگر، صید شاه‌کار
۹۷	 فرگرد (۵): مشروطه: تابش دموکراسی غربی در ظلمت استبداد شرقی؟
۹۹	 مقدمه
۹۹	 (۵) فرمان ده‌هایی
۱۰۰	 خاستگاه های ساری ایرانیان
۱۰۰	 جرقه در خرمن استبداد
۱۰۱	 فرمان مشروطیت قانون اساسی
۱۰۱	 اولین چالش ساختاری دولت مشروطه
۱۰۲	 حضور آمریکایی‌ها در نظام داری ایران
۱۰۴	 (۶) شاه ضد آزادی
۱۰۶	 زبانه کشیدن دوباره آتش مشروطیت
۱۰۷	 مشروطه و تحول در نظام دیوان‌سالاری
۱۰۸	 بودجه‌نویسی، دستاورد مشروطه
۱۰۹	 اولین شهید بودجه
۱۰۹	 نخستین لایحه بودجه
۱۱۲	 تشکیل مجلس سوم
۱۱۲	 وظایف وزرا در عصر مشروطیت
۱۱۳	 (۷) آخرین برگ بازی قجری
۱۱۴	 پایان قهوه نوشی قجری
۱۱۴	 کودتای ۱۲۹۹
۱۱۵	 نتیجه‌گیری

پیش‌گفتار

خیالات پدر و پسر برای ایران

۱۲۱	 فرگرد (۶): نوگرایی آمرانه رضا شاهی
۱۲۳	 مقدمه
۱۲۳	 شیرین گفتار، اما ترش رفتار
۱۲۴	 چرخش تاریخ ایران

۱۲۵	آن که آورد، همان بُرد
۱۲۶	کشتیبانی با سیاستی دیگر
۱۲۷	هویت یابی ملی، رویکرد تحول رضا شاهی
۱۲۷	ماهیت و اجزای پهلویسیم
۱۳۰	دولت مدرن: عامل اصلی نوسازی ملی
۱۳۰	مستشاران خارجی عاملان نوسازی اداری
۱۳۱	دانشگاه تهران
۱۳۲	تلاش برای نوسازی برنامه مدار
۱۳۲	گردباد جنگ جهانی دوم
۱۳۳	فرگرد (۷): آخرین شاه، در رویای خام کوروشی
۱۳۵	مقدمه
۱۳۵	آخرین شاه ایران
۱۳۶	توجه دوباره به دهه ها، توسعه و عمران ملی
۱۴۰	مشاوران هاروارد
۱۴۲	توسعه سازمان برنامه
۱۴۳	مدیریت اجرای نخستین برنامه
۱۴۳	امپریالیسم مهربان!
۱۴۴	فعالیت های اصل چهار در ایران
۱۴۴	معاونت ثابت اداری
۱۴۵	آثار چپ گرایی در ذهن شاه
۱۴۵	آخرین میخ بر تابوت شاهی در ایران
۱۴۶	نتیجه گیری
۱۴۷	فرگرد (۸): موسسه ها و مرکزهای آموزش دانش مدیریت در ایران
۱۴۹	مقدمه
۱۴۹	ویژگیهای علم اروپایی
۱۵۰	آغاز آموزش دانشگاهی علم مدیریت
۱۵۱	توجه به اصلاح امور با دانش فرنگیان
۱۵۱	پدیدار شدن نیاز به دانش نوین مدیریت
۱۵۱	انقلاب اداری و انقلاب آموزشی
۱۵۳	● موسسه علوم اداری و بازرگانی
۱۵۷	● کلیات تبدیل موسسه علوم اداری به دانشکده و سازمان مؤسسه
۱۵۹	● سازمان مدیریت صنعتی
۱۶۱	آموزش در سازمان
۱۶۲	بعد از انقلاب

۱۶۳	● مرکز آموزش مدیریت دولتی
۱۶۳	مقدمه
۱۶۴	برنامه‌های مرکز آموزش
۱۶۵	سرنوشت مرکز بعد از انقلاب
۱۶۶	● مدرسه عالی بازرگانی ایران
۱۶۶	مقدمه
۱۶۶	توسعه مدرسه عالی
۱۶۷	سیستم آموزشی
۱۶۸	روسای مدرسه
۱۶۹	بعد از انقلاب
۱۷۰	● مرکز ایران مطالعات مدیریت
۱۷۰	مقدمه
۱۷۰	انتخاب مجری
۱۷۱	مذاکره با هاروارد
۱۷۱	سفر نمایندگان هاروارد به ایران
۱۷۱	هیات کار موسس
۱۷۳	آغاز به مرکز
۱۷۳	معمار و پیمانکار
۱۷۳	فعالیت‌های مرکز در آغاز
۱۷۳	روسای مرکز
۱۷۶	بعد از انقلاب
۱۷۷	● انجمن مدیریت ایران
۱۷۸	ارتباطات بین‌الملل
۱۷۸	طراحی و اجرای کنگره‌های کلان ملی
۱۷۹	بعد از انقلاب
۱۸۱	فرگرد (۹): ما و دلایل این گونگی
۱۸۳	مقدمه
۱۸۶	توسعه سیاسی و نظام اداری
۱۸۷	تکرار تاریخ در چند و چون نظام اداری
۱۸۷	موانع توسعه سیاسی در ایران
۱۸۷	موانع تحول اداری در نظام اداری
۱۸۸	نتیجه‌گیری
۱۹۱	منابع و یادداشت‌ها

پیشگامی

از پدرم فقط یک میراث بیشتر ندارم و آن "وطن دوستی" (نه وطن پرستی) است. میراثی سخت مسئولیت‌آور برای من در هنگامه‌ای که بازیگران نظم نوین جهانی، در پی کم رنگ کردن هویت و نقش دیگر ملل هستند. در آغاز نوجوانی‌ام در سال‌های پنجاه شمسی - پدرم هر شب مرا پای رادیوی "بی‌بی‌سی" می‌نشاند تا به تعبیر خشن از اساع مملکت باخبر شوم. در این "بزم شبانه رادیویی" که پنهان از گوش موش‌های دیوار بر پا می‌شد از رفتار پدرم یک قانون را فهمیدم و آن این بود که: هر گاه او سیگاری روشن می‌کرد یعنی این که خبر بدی داده بد. سه رهای پی در پی پدرم رفته رفته مرا به این پرسش شادی سوز رساند که: ما ایرانی‌ها چرا سرنوشتمان اینگونه است، که همواره خبرهای بد در پی بد به گوش می‌رسد؟...

پدرم گاه و بیگاه از ماجراهای تاریخی که از با و آنجا یا از رادیو همیشه روشنش شنیده بود، برای من سخنی به میان می‌آورد. سخن‌هایی که حالا وقتی پاره‌ای از آن را مرور می‌کنم، می‌فهمم که او چه داده‌های نامعتبر تاریخی را به من باورانده بود! معمولاً در بحث‌های اجتماعی - سیاسی که با او می‌کردم من زیر بار سخن پدرم نمی‌رفتم. وی نیز مثل خیلی از هم نسل هایش اسیر انگلیس و هراسی (Anglophobia) بود و همه چیز را زیر سر روباها پیر استعمار (= انگلیس) می‌دید، او با تحکیم بی‌خوابی به من بقبولاند که همواره باید از دسیسه‌های انگلیس درباره ایران و جهان هراسان بود...

پدرم همواره مرا نیز از زبان سعدی هشدار می‌داد که: "قلم در کف دشمن است". مدها که در تناقضات میان روایت‌های تاریخی گرفتار شدم به خوبی معنای این سخن او را دریافتم و فهمیدم نباید هر چه را می‌خوانم به سادگی درست بپندارم و باور کنم. باید هشیار بود در قضاوت‌ها، تحلیل‌ها و فهم روایت‌های تاریخی دچار "زمان پریشی" نشد، بلکه باید گزارش‌های تاریخی را از چند منبع گرفت سپس آنها را نقدانه و منصفانه و متواضعانه خواند و ارزیابی کرد و زمانه و زمینه و امکان‌هایی را که بازیگران آنها داشته‌اند در نظر گرفت.

گریز از تاریخ خوانی

یکی از بی توفیقی‌های من این بوده که هیچگاه معلم تاریخ و جغرافیای خوبی نداشتم لذا در ایام تحصیل به سوی این دو علم کشیده نشدم. یادم هست وقتی در نوجوانی برای اولین بار شعر "میراث" مهدی اخوان

ثالث را در کتاب "آخر شاهنامه" خواندم، ذهنم به چالش کشیده شد. "سوم برادران سوشیانت" در این شعر تمامی تاریخ را به سخره گرفته و می‌سراید:

این دبیر گیج و گول و کوردل: تاریخ
تا مذهب دفترش را گاهگه می‌خواست
با پریشان سرگذشتی از نیاکانم بیالاید
رعشه می‌افتادش اندر دست
در بنان فرفشانش کلک شیرین سلک می‌لرزید
حبرش اندر حبر پُر لایقه چون سنگ سیه می‌بست
زان که فریاد امیر عادلی چون رعد بر می‌خاست
هان، کجایی، ای عموی مهربان! بنویس
ماه نور اودش ما، با چاکلای در نیمه شب دیدیم
مادیان سرخ یال ماسه، تاسع اید
در کدامین عهد بوده است این چنین با ار چنان، بنویس
لیک هیچت غم مباد از این
ای عموی مهربان، تاریخ
پوستینی کهنه دارم من که می‌گوید
از نیاکانم برایم داستان، تاریخ.

این شعر اخوان، ارسطو زدگی و بی‌علاقه‌گی مرا به خواندن تاریخ زیادتر کرد. (ارسطو ارزش تاریخ را کمتر از شعر می‌دانست.) من در تاملات ساده‌اندیشانه خود پذیرفتم که: "تاریخ هیچ بی‌دروغ وجود ندارد و تاریخ چیزی جز داستان‌های هدفدار از یک "تاریکخانه" برای فریب خوانندگان، به توده‌های مردم نیست. بر پایه چنین برداشتی به این نتیجه رسیدم پس نباید عمر را صرف تاریخ خوانی که ریرا بیهوده است! بعدها قول استاد رندی در ذهنم نشست که: "ما به دانشجوهای تاریخ برای این که احساس هویت کنند می‌گوئیم شما "مهندس اموات" هستید! آری، مورخان در نگاهم مهندسانی شدند تا ذهن ما را با ذکر اموات به سوی آنچه خود می‌خواهند هدایت کنند...."

در دام تاریخ

در دبیرستان بودم که انقلاب شد و خیلی از پرونده‌های خاک خورده تاریخ سیاسی معاصر از تاریکخانه تاریخ بیرون آورده شدند. اوضاع سیاسی شده زمانه، مایه کنجکاوی درباره بسیاری از رخدادها در ذهن ساده

من نیز شد. در آن هنگام چپی‌ها بازار بحث در بارهٔ "فلسفه تاریخ" را گرم کرده بودند.^۲ کلاس‌های درس ما عرصهٔ کارزار معلمانی شده بود که هر یک در دار و دسته‌ای سینه می‌زدند. پاره‌ای از آنان می‌کوشیدند تا القاء کنند "مارکسیسم"^۳ نیز علمی مثل فیزیک یا شیمی... است و می‌توان با "ماتریالیسم تاریخی"^۴ سازوکار تحول جوامع را تبیین کرد. در جبههٔ مقابل نیز معلم‌هایی بودند که می‌گفتند: مارکسیست‌ها از تاریخ، خدا ساخته‌اند و اگر چنین باوری به تاریخ داشته باشید "شرک" است، آنها با توسل به برهان نظم، می‌کوشیدند تا خدا را برای ما اثبات کنند و نمی‌دانستند خدای اسلام، "واجب الوجود" فیلسوفان نیست...

تبلیغات این المان باعث شد تا کمی در بارهٔ سخنانشان مطالعه کنم اما این سخن‌ها چنگی به دلم نزد من در آن روزگار در حال و هوای علم و عرفان سیر می‌کردم و به دنبال متخصص مغز و اعصاب و عارف شدن بودم. یادم هست روزی در عصر عارفی، بحث "فلسفه تاریخ" شد، او خندید و گفت: «موتور حرکت تاریخ نه "نضاد طبقاتی" که "نفس اما آدمی" است.» آن زمان از سخن ایشان چندان چیزی دستگیرم نشد اما کلامشان مایهٔ آن شد تا پیگیر این موضوع را رها کنم و فکرم به این مشغول شود که: بفهمم راز انالحق "منصور حلاج" چه بود؟ نظریهٔ نسبیت، "استیوین" چیست؟ چگونه می‌توانم "آلبرت شوایتزر" شوم؟... آن موقع هنوز نمی‌دانستم که شوایتزر آن پزشک عم‌گرا در اواخر عمرش اینچنین نوشت: «آن چه بر قلمم جاری شده است فقط در فاصلهٔ چرت و خواب نوشته‌ام، اما این را به هم پشیمان هستم. در فاصلهٔ میان چرت و خواب هم می‌شد به کلبه یک آفریقایی سرکشید. عملگرایی بگذراند. عملگرایی در میان او: فضاهای روشنفکری باعث شد تا آفریقا به طبابت در میان قبایل آفریقایی بگذراند. عملگرایی در میان او: فضاهای روشنفکری باعث شد تا روشنفکران اروپا سه اعلامیهٔ مشترک خطاب به شوایتزر صادر کنند و بگویند که: فعالیت تو در جهت موسیقی، فلسفه و ورزش و پیشرفت‌هایی که در زیست‌شناسی کرده‌ای، در پاریس برای بسیریت بسیار ارفع‌تر است تا این که در آفریقا میان جذامیان طبابت کنی؛ اما او در پاسخ آنان گفت: «من احساس می‌کنم که این واقعیت است، آن‌ها یا واقعیت نیستند یا از واقعیت دور هستند. وجدان اجازه نمی‌دهد که این مردم را ترک کنم.»^۵

تولد در لولای تاریخ

بعدها فهمیدم، من در پایان دوران مدرن به دنیا آمده‌ام. پایان دورانی که سه قرن بود نویدبخش جاری کردن خونی تازه در شریان‌های زندگی بشر بود. بشری که در اسارت روحانیون و ظلمت قرون وسطی می‌زیست. بزرگان عصر روشنگری (Enlightenment) قرن هیجدهم میلادی در آغاز مدعی بودند که دوران‌هایی و حاکمیت قدرت عقل بشری از سلطهٔ تحکیم‌های اسطوره‌ها فرار رسیده است. قدرتی که به حاکمیت فرد عامل (=سوزه) می‌انجامد تا سرور طبیعت، تاریخ و جهت‌دهنده به سرنوشت خویش باشد.^۶ مدرنیتهٔ غربی دو

وجه عقل را، یعنی "عقل ابزاری" و "عقل انتقادی" را به هم پیوند داد.^۷ اولی در تکنولوژی ظهور کرده و دومی نیز منشاء تمامی جست و جوها برای رسیدن به آزادی و خودمختاری فرد است. آری، بعدها بر من آشکار شد در کودکی من دانشجویان فرانسوی ناقوس مرگ دوران جدید را در خیابان‌های پاریس به صدا در آورده بودند...

با شروع جنگ و تعطیلی دانشگاهها، مسیر زندگی‌ام دگرگون شد. خیال پزشکی در کوران حوادث بر هم خورد بعد از انقلاب فرهنگی به اشاره عارفی فرهیخته - که بزرگترین درد کشور ما را سوء مدیریت می‌دانست - دانشجوی رشته مدیریت شدم. (که شرح آن را در کتاب منتشر نشده‌ای به نام "قلندر کراتی در زاویه‌های سازمانی" نام رقت آورده‌ام). رشته‌ای که هیچ تصویری از ماهیت و کارکردش در تحول اجتماعی نداشتم. وقتی پا به دانشگاه گذاشتم خیال می‌کردم پیش از هر چیز با تاریخچه دانشمندان جهانی و تلاشگران ملی در حوزه سازمانی آشنایی شوم و عکس آنان را بر دیوار می‌بینم، اما روزهای بسیار هر چه چشم گردانیدم تصویر هر چیزی را بر دیوارها دیدم: نشان‌های تاریخی رسته‌ام و در کلاس‌ها از همه چیز شنیدم جز تاریخ جهانی و ایرانی مدیریت...

لایه‌های تفکر و عمل مدیریت

بر پایه دیدگاههای نیکولز (Nicholls) رده‌بندی که جهت و نوع اهداف پدیده‌های سازمانی را مشخص می‌کند در سه ساحت زیر قابل بررسی هستند:

۱) بعد متایی (meta) (مبانی فلسفی و بنیادی)

در این دیدگاه، بیشتر ابعاد فلسفی و مفهومی پدیده‌ها از طریق هستی‌شناختی و معرفت‌شناسی و روش‌شناسی مورد توجه قرار می‌گیرد و از همین جا در یک "فلسفه تاریخ" عاریه سازمانی اهمیت می‌یابد. رهبری را نفوذ بر افراد بدون استفاده از قدرت و با ایجاد چشم انداز برای یک تیم یا پیچیده ادراک، بیان، اعتقاد و همدلی می‌دانند.

۲) بعد ماکرویی (marco) (کلان/راهبردی)

در این بعد استراتژی و جهت‌گیری‌ها بحث می‌شود. رهبری کلان یعنی حرکت دادن یک سازمان به سوی آینده و کنار آمدن با تغییرات تحمیلی و دستیابی به نتایج [این بعد را می‌توان مدیریت راهبردی نامید].

۳) بعد میکرویی (micro) (خرد/تکنیکی)

در این بعد تکنیک‌ها و روش‌ها و مدل‌ها بررسی می‌شود. رهبری یعنی انجام کار یا وظایف خاص، در سطح خرد [این بعد را می‌توان مدیریت عملیاتی نامید]